

پاسدار شرف، شهید سید مجتبی نواب صفوی

اشرف آشوری

سی و چهار سال از شهادت سید مجتبی نواب صفوی مردی از تبار آمران به معروف و ناهیان از منکر، می‌گذرد. مردی که در سال 1303 در جنوبی‌ترین نقطه تهران (خانی‌آباد)، و خانواده‌ای روحانی‌متولد شد.

سید مجتبی در اواخر سال 1320 راهی نجف اشرف شد و سه سال واندی در مدرسه آخوند به تحصیل پرداخت. سرآغاز مبارزات سید بانشر آثار و افکار گمراه‌کننده احمد کسروی، غربزده مورد حمایت‌رژیم، مصادف شد و سرانجام بعد از سالها مبارزه با انواع مظاهر فساد و طاغوت، سید در سال 1343 به دست دژخیمان پهلوی به خاطر حمله به نخست وزیر (حسین علاء) در یادگان لشکر 2 زرهی تیرباران شد. پیکر پاک شهید نواب و همسرانش را در گورستان مسگر آبادیه خاک سپردند. مردم به محض آگاهی به گورستان هجوم آورده، از روی خونهایی که بر زمین ریخته بود، يك يك قبرها را شناسایی کردند. سالها بعد با اعلام متروکه شدن گورستان بیم آن رفت که قبور رادمردان عرصه پیکار با پلیدیها به فراموشی سپرده شود، از این روی گروهی از مردم با نقشه‌ای دقیق نیمه شبی پیکرهای پاک آنان را به قم منتقل کرده در قبرستان وادی السلام به خاک سپردند.

به یاد سی و چهارمین سال شهادت این پروانگان عشق و جهاد و در آستانه سالروز اقدام انقلابی حمله به رزم آرا (16 اسفند 1329) و هلاکت احمد کسروی مورخ و نویسنده ملحد (20 اسفند 1324) توسط گروه فدائیان اسلام با ما همراه شوید تا گزیده‌ای از فرازهای حساس مبارزات شهید نواب صفوی را مرور کنیم و به روان پاک‌اولین و آخرین مجاهدان راه دین درود فرستیم.

هجوم به بنیانهای مذهبی

ماموریت رضاخان تضعیف و محو نیروهای اسلامی و پایهریزی نظامی غیر دینی بود. از این روی همواره در این راه می‌کوشید. از جمله دستور استفاده از لباسهای غربی و برداشتن عبا و عمامه و لباس سنتی مردم ایران و تعطیلی مدارس اسلامی و حوزه‌های دینی را صادر کرد. در بین سالهای 1356 تا 1360 ه. ق تعلیمات دینی از دروس مدارس حذف شد و به جای آن در راستای القای ایدئولوژی «شاه و میهن» جسد های پوسیده کوروشها و داریوشها را از گور بیرون آوردند و متن درسی قرار دادند. دانش آموزان به خاطر عدم تطابق آنچه در مدرسه می‌خواندند، با آنچه در خانواده و محیط زندگی فرا می‌گرفتند، دچار تشنیت فکری می‌شدند و اعتمادشان را نسبت به دروس مدارس از دست می‌دادند.

سید در عصری می‌زیست که نظام آموزشی غرب در کشور به صورت داریوش‌پیشرفت به مردم عرضه می‌شد. وی که در یکی از مدارس غربی (مدرسه آلمانی‌ها) تحصیل می‌کرد، محتوای دروس را با آرمانهای اسلامی کاملاً متفاوت و مخالف می‌دید.

از این روی در هفده آذر سال 1321 طی يك سخنرانی به دانش‌آموزان گفت: «برادران ما در مقطعی از تاریخ وطنمان قرار گرفته‌ایم که در برابر آینده مسئولیم. هجوم اجانب به خصوص فرهنگ غربی همه بنیادهای مذهبی را تهدید می‌کند و انسان عصر ما را به صورت برده در می‌آورد.» در گذشته اقتصاد و اکنون شخصیت‌ما را می‌کوبند. با سخنرانی سید دانش‌آموزان دست‌به‌تظاهر می‌زنند. آنها از مدرسه آلمانیها به مدرسه ایران‌شهر و سپس به دارالفنون می‌روند و آن مدارس را تعطیل کرده و به طرف مجلس راهپیمایی می‌کنند توده‌های مردم نیز به آنها ملحق می‌شوند. اماتظاهرات با شکوه آنان با دخالت پلیس مواجه شده، دو نفر کشته می‌شوند و در پی آن دولت قوام سقوط .

ورود ممنوع

سید در سال 1321 ه. ش تحصیلاتش را به پایان برد. سال بعد در شرکت نفت استخدام شد و مدتی بعد به آبادان انتقال یافت. روح مبارزه هیچ گاه به وی اجازه سکوت نمی‌داد. از آنچه درباره تحقیر ملت مسلمان ایران و به بازی گرفتن جان و مال ایرانیان می‌دید، همواره در دل رنجی جانکاه داشت.

شبهات جلساتی برای کارکنان دایر می‌کرد و آنان را با وظایف دینی و اجتماعی خود آگاه می‌نمود. او می‌گفت: «نفت از آن ملت ایران است و خارجی‌های آمده‌اند تا ما را زیر سلطه خود در آورند و قسمتهایی از آبادان را در اختیار گرفته و اجازه ورود به ما...

این چیست که در چند جای شهر نوشته‌اند: «ورود ایرانی و سگ‌ممنوع»، خارجی‌ها ایرانیان را در ردیف سگ قرار داده‌اند در حالی که آنها مستخدم ما هستند.» سید با این سخنان به افشای سیمای زشت استعمار پرداخت.

شش ماه از ورودش به شرکت نفت نگذشته بود که یکی از انگلیسی‌ها به کارگری ایرانی، حمله و او را زخمی کرد، همان شب سید جلسه‌ای تشکیل داد و قرار گذاشتند که صبح قبل از شروع کار در پالایشگاه جمع شوند. روز بعد او در آن جمع حاضر شروع به سخنرانی نمود و چنین گفت: «چون ما مسلمان هستیم و قصاص یکی از احکام ضروری دین ماست، یا باید آن انگلیسی این جا بیاید و در جلو جمع از این برادر ما پوزش بخواهد. عین کتکی که به آن زده و عین جراحی که وارد کرده ما باید بر او وارد کنیم.» هنوز سخنان سید به پایان نرسیده بود که کارگران به خشم آمده، به سالن آن انگلیسی رفته، آن را خراب کردند. با دخالت پلیس، انگلیسی فرار کرد و سید نیز توسط یکی از دوستانش از آبادان راهی نجف شد.

حکم ارتداد

سید در نجف از محضر استادان بزرگی مثل علامه امینی و حاج آقا حسین قمی فیض برد و از آنان فلسفه سیاسی اسلام را آموخت و بافقه اسلامی آشنا شد. او مرد عمل بود و هیچ گاه خود را در میان کتب و نظریات علمی محصور نساخت. از این روی وقتی یکی از کتابهای «کسروی» به دستش رسید، (نوشته‌ای که در آن به حضرت صادق (ع) توهین شده بود) بر آشفته و کتاب را به چند تن از اساتید و مراجع عرضه داشت.

حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی با صراحت حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام کرد. سید به حکم وظیفه دینی خویش با تصمیم قاطع رو به وطن می‌گذاشت تا آن نابخرد را بر سر عقل آورد.

کسروی در ظاهر از جمله سادات بود و زمانی را در لباس دین‌گذرانیده بود. نواب ابتدا در پی کسروی به آبادان رفت و چون او از آنجا رفته بود بعد از يك سخنرانی به تهران آمد و پای به‌کلپ کسروی گذاشت.

«باه ماد آزادگان» نام باشگاه کسروی بود. ساعت 2 بعد از ظهر بود. سید وقتی آمد دید عده‌ای به ورزش والیبال و گروهی به پینگ‌پنگ مشغول هستند. او داور را از روی چهارپایه‌ای که ایستاده بود، به پایین فرا خواند و خود بر روی آن ایستاد و مقداری راجع به وظیفه انسان در جامعه صحبت کرد و گفت:

«... فردی به این نام مطالبی دارد که مطالبش باعث شده بهترین نیروهای فعال جامعه ما را از جامعه جدا کنند که آنها هیچ فکری یا اندیشه‌ای راجع به مملکت نداشته و اصلاً مغزشان رشد نکند فقط وقتشان را روی این مسائل که ایجاد تضاد بین مردم و آنهاست صرف‌کنند. حالا من آمده‌ام اینجا از نزدیک با شما صحبت کنم. اگر برادری هست که حرفهای حق است و من اشتباه می‌کنم، با هم صحبت کنیم اگر من را قانع کرد و فهمیدم صحبت‌های درستی دارد و حقی دارد، من هم پروانه‌ای باشم تا به دور شمعش بگردم و اگر خدای ناکرده اشتباه کرده، ما با استدلال‌هایی که می‌کنیم، صحبت‌هایی که می‌کنیم دست از اشتباه‌هایش بردارد...» او تا ساعت 7 بعد از ظهر در آنجا ماند تا کسروی آمد. کسروی ابتدا آیه‌ای از قرآن را به غلط خواند، وقتی با عکس العمل سید مواجه شد، گفت: شوخی کردم.

سید در اطراف مسایل اجتماعی صحبت کرد و گفت: الان که ما از هر وقت بیشتر به وحدت نیاز داریم چرا این کارها را می‌کنید.

چند روزی در اطراف این مسائل صحبت‌ها را ادامه می‌دهد و نتیجه این می‌شود که: از این راه نمی‌توان به نتیجه رسید. در بین گروه کسروی دو دستگی ایجاد می‌شود و سید در آخرین جلسه به کسروی می‌گوید: من به تو اعلام می‌کنم و تو را به عنوان يك مانع نه فقط نسبت به مذهب، حتی نسبت به مملکت می‌دانم.

سرانجام روز بیست و سوم اردیبهشت سال 1324 وقتی کسروی به‌خانه‌اش می‌رفت، در میدان حشمت‌الدوله او را هدف قرار داد، ولی به دلیل فرسودگی اسلحه موفقیت حاصل نشد. نواب دستگیر شد ولی با درخواست آزادی او توسط علمای ایران و نجف بعد از دو ماه باقید کفالت آزاد شد.

دعوت با زبان و عمل

مردان خدا با زبان و با عمل خویش هدایتگر مردم به سوی معروفند. سید که از مردان مومن و خدایی روزگار خویش بود، از این قاعده مستثنی نبود. او در ملاقات با ملک حسین بعد از کنگره «مؤتمر الاسلامی» با زبان به هدایت وی پرداخت و گفت: «من با هیچ پادشاهی

ملاقات نموده‌ام اما چون تو سید هستی و از فرزندان رسول خدایی برای نصیحت آمده‌ام. ای پسر عمو اگر کاشتن گندم بر پشت‌بام خانه‌ها، رفع احتیاج از بیگانه می‌کند بهتر است به آن‌کار اقدام کنی نه اینکه دست‌گذاری به سوی دشمنان اسلام دراز کنی. تو باید از فلسطین دفاع کنی.» این مرد الهی با قاطعیتی که نشان می‌داد، در عمل نیز دیگران را به سوی خود می‌کشاند.

یوسف‌جنا، خبرنگار لبنانی که مسیحی بود، شیفته اعمال و رفتار رهبر فدائیان اسلام شده و اسلام آورد. وی می‌گوید: من بعد از ملاقات و مذاکره با نواب صفوی مسلمان شدم. او جسم نحیفی داشت اما روح بزرگی بر این جسم نحیف حکومت می‌کرد. گویی می‌خواست تمام دنیا را در میان روح خویش و در میان پنجه‌های پر قدرت خود هضم نماید.

محدوده امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر یک فریضه اسلامی است و نمی‌توان برای آن حد و مرزی مشخص نمود یا قالب جغرافیایی خاص برای آن طرح‌ریزی کرد. بر اساس دعوتی که از سید به عمل آمد، به کمک علامه امینی به مصر رفت. هفتاد هزار نفر در دانشگاه الازهر منتظر سخنرانی وی بودند که مامورین با بر هم زدن نظم، وی را تحت الحفظ به وزارت کشور بردند و تحت‌بازجویی قرار دادند:

برای چه به مصر آمدی؟

برادران مسلمان دعوت‌م کردند و چون اسلام دستور داده است دعوت‌مسلمان را بپذیر، من نیز پذیرفته و به مصر آمدم و مصر را هم‌که یک کشور مسلمان است، وطن خود می‌دانم.

چون من مسلمانم و تمام کشورهای عربی مسلمان هستند و تمام آنها وطن مسلمین است و برادرانی که در اینجا هستند هم وطن و هم دین‌من می‌باشند.

چرا در دانشگاه می‌خواستی سخنرانی کنی؟

خواستم بگویم در مصر باید احکام قرآن اجرا گردد. باید مصر وابستگی‌های خودش را قطع کند و به هیچ کشوری وابسته نباشد.

باید مصر مستقل باشد و باید کانال سوئز ملی شود، او بعد از بازگشت از مصر تلگرافی بدین صورت به قاهره فرستاد: قاهره‌آقای نخست وزیر جمال عبدالناصر. رفتار شدید شما با اخوان المسلمین غضبی شدید در قلوب مسلمین ایجاد نموده، سریعاً تجدیدنظر نمایید. کاری کنید که موجب پشیمانی در دناکی برای شما نشود.

به یاری خدای توانا

تهران - نواب صفوی

معنای آزادی زنان

در یک فراز از کتاب حکومت اسلامی سید می‌خوانیم: ایران مملکت اسلامی است بایستی احکام اسلام اجرا شود، اگر اجرا می‌شد محیط ایران از بامداد روزهای عمر خویش تا به شام نور باران بود. در فصل چهارم کتاب با یک دنیا غیرت و سوز می‌نویسد:

«آتش شهوت از بدنهای عریان زنان بی‌عفت شعله کشیده، خانمان بشر را می‌سوزاند، شب و روز زنان و مردان در کوچه و بازار، اداره و مدرسه و کارخانه و سایر اماکن عمومی با هم رویرو شده‌شب و روز حس شهوت عمومی بدون حساب مشغول فعالیت و هیجان است معنای آزادی و همکاری آنان با مردان چیست؟ آیا زنها می‌خواهند از عمل زناشویی پاک و مشروع با مردان خودداری کنند و در هر ماه طبق سازمان طبیعی بدن خود قاعده نشوند و حامله و بچه‌دار هم نگردند؟

خیر این نیست. بهترین کار برای زنان همان مدیریت خانواده و اولین مدرسه تولید و تربیت نسل بشر است؟ آیا کاری اساسی‌تر از این در دنیا هست؟ ... اداره مدارس دختران به عهده اساتید زن بوده دخالت مرد در اداره و مدرسه زنان و دختران و دخالت زن در مدرسه و اداره، مردانه و پسرانه بی‌جا و غلط است و درهای آموختن علوم به هر حدی که زنان خود را لایق و مستعد آن دیدند، بایستی برویشان باز باشد.»